

دکتر کریگ کینر، اعمال رسولان، سخنرانی ۲۲

اعمال رسولان ۲۳-۲۶

کریگ کینر و تد هیلدبرانت © ۲۰۲۴

این دکتر کریگ کینر است که در حال تدریس در مورد کتاب اعمال رسولان است. این جلسه ۲۲، اعمال رسولان، فصل‌های ۲۳ تا ۲۶ است.

در فصل ۲۲، آیه ۳۰ تا فصل ۲۳، آیه ۱۰، درباره جلسه استماع سنهدرین می‌خوانیم.

حالا کلودیوس لیسپاس، رئیس شورا، از سنهدرین می‌خواهد که در مورد پولس تشکیل جلسه دهند. این بدان معنا نیست که آنها به هر حال تشکیل جلسه نمی‌دادند. اعضای سنهدرین احتمالاً مرتباً ملاقات می‌کردند، اما چیزی که رئیس شورا درخواست می‌کند، ارزیابی است.

او قبل از اینکه بتواند پاول را نزد فرماندار بفرستد، به تخصص رسمی آنها نیاز دارد. فریادهای جمعیت گیج‌کننده بوده است، بنابراین اکنون او می‌خواهد نظر رسمی را که انتظار دارد گیج‌کننده نباشد، دریافت کند. متأسفانه، او اشتباه می‌کند.

حنانیا از سال ۴۷ تا حدود ۵۸ یا ۵۹ کاهن اعظم بود. بنابراین، همانطور که در کتاب اعمال رسولان ذکر شده، او هنوز هم کاهن اعظم است، اما او بدرفتار بود. ما در نوشته‌های یوسفوس انواع و اقسام چیزهای بد در مورد این کاهن اعظم می‌خوانیم.

و باز هم، تلمود از برخی از کاهنان اعظم صحبت می‌کند که از چماق برای کتک زدن مردم و غیره استفاده می‌کردند. او مورد علاقه انقلابیون نبود، آنقدر که جزو اولین کسانی بود که توسط آنها ترور شد. بنابراین وقتی پولس می‌گوید، خدا تو را، ای دیوار سفیدکاری شده، خواهد زد، این کار توسط انقلابیون انجام شد.

او دستور می‌دهد که به گونه‌ی پاول ضربه‌ای بزنند که توهین شدیدی محسوب می‌شود. در حالت عادی قرار نبود دندان‌های کسی را بشکنند. در حالت عادی، ضربه به گونه قرار بود توهین‌آمیز باشد.

در واقع، طبق قانون، این یک جرم قابل مجازات بود. ممکن بود به خاطر آن جریمه شوید. و در بسیاری از مجموعه‌های حقوقی باستانی، این قانون در کنار قانون قصاص (چشم در برابر چشم، دندان در برابر دندان) قرار می‌گرفت.

اگر کسی به گونه شما سیلی بزند، جریمه‌اش این است. قرار نبود او این کار را بکند. این آشکارا نقض اخلاق قانونی است که دستور داده شود کسی را بزنند، همانطور که در یوحنا ۱۸ آمده است که عیسی را می‌زنند.

عیسی پاسخ داد و پولس نیز پاسخ داد. پولس پاسخ می‌دهد، ای دیوار سفیدکاری شده، اشاره به آیات ۱۰ تا ۱۳ از باب ۱۳ کتاب حزقیال دارد، جایی که فساد با سفیدکاری پنهان یا پوشانده می‌شد. حالا مردم پاسخ ۱۵ می‌دهند، چطور جرأت می‌کنی کاهن اعظم خدا را اینگونه خطاب کنی؟ که پولس در پاسخ می‌گوید، ای برادران من، من نمی‌دانستم که او کاهن اعظم است.

بحث بزرگی بین محققان این است که آیا پولس واقعاً او را به عنوان کاهن اعظم تشخیص نداده است یا اینکه پولس با طعنه یا کنایه صحبت می‌کند. خب، بعضی‌ها می‌گویند که پولس نزدیک‌بین بوده، که من

هستم، و به همین دلیل است که پولس گفت که تشخیص نداده که کاهن اعظم است، زیرا کاهن اعظم لباس رسمی خود را می پوشید. این استدلال خیلی خوبی نیست.

آنها می گویند، خب، پولس گفت، وقتی با شما در غلاطیه بودم، بیمار بودم، غلاطیان ۴:۱۳. این درست است. اما او همچنین در آنجا می گوید که شما، من شهادت می دهم، چشمان خود را بیرون می آوردید و به من می دادید. و بنابراین، مردم می گویند که حتماً مشکلی در چشمان پولس وجود داشته است.

متأسفانه برای آن استدلال، این یک استعاره‌ی آشنا بود. در جاهای دیگر ادبیات باستان، این فقط راهی برای ابراز محبت یا تمایل به فداکاری عمیق برای شخص دیگری به نظر می رسد. این بدان معنا نیست که چشمان پولس فی نفسه مشکلی داشته است.

و در واقع، این استدلال به هیچ وجه ضروری نبود، زیرا کاهن اعظم لباس رسمی خود را نمی پوشید. این برای وظایف کاهنی او بود. این برای ریاست سنهدرین نبود.

حال، کاهن اعظم، کاهن اعظمی که پولس می شناخت، نخواهد بود، اما به دلیل نقش رسمی او در جلسه احتمالاً به دلیل نحوه نشستنش، گمان می کنم که پولس احتمالاً تشخیص داده است که این کاهن اعظم است. و بنابراین، گمان می کنم که پولس احتمالاً طعنه آمیز و کنایه آمیز صحبت می کرده است. اما در هر صورت، پولس طبق قانون پاسخ می دهد.

واقعاً ریاکارانه بود که گفتند، چطور جرأت می کنید به کاهن اعظم خدا اینگونه پاسخ دهید در حالی که کاهن اعظم طبق شریعت عمل نمی کرد و او را کتک می زد. اما پولس وقتی می گوید، ای دیوار سفید شده، از شریعت یا از کتاب مقدس نقل قول می کند. پولس به عنوان کسی صحبت می کند که از شریعت حمایت می کند، نه کاهن اعظم.

و پولس وقتی می گوید، ببخشید، شاید به طعنه می گوید، اما من متوجه نشده بودم که او کاهن اعظم است به کتاب مقدس استناد می کند. باز هم، دیدگاه‌های مختلفی در این مورد وجود دارد. اما پولس به کتاب مقدس استناد می کند زیرا کتاب مقدس می گوید، از حاکم قوم خود بدگویی نکنید.

کاهنان اعظم... فرماندار رومی کاهنان اعظم را به دلخواه منصوب و کاهنان اعظم را به دلخواه عزل می کرد یا در این دوره، آگریا می توانست این کار را انجام دهد. آگریا دوم، پسر آگریا اول که در اعمال رسولان فصل ۱۲ درگذشت.

بنابراین، پولس با عدم شناسایی کاهن اعظم فعلی، شاید عمداً عدم شناسایی او، از کتاب مقدس نقل قول می کند. او همچنین ممکن است برای برخی از حساسیت‌های محافظه کارانه یهودیان جذاب باشد، زیرا کاهن اعظم می توانست، همانطور که می دانید، دقیقاً عروسک خیمه شب بازی روم نباشد، اما باید در چارچوب‌های خاصی کار کند. پولس در حال پیشبرد اصول خود است.

قبلاً اشاره کردم که پاتوس (احساسات) به احساسات متوسل می شود. اتوس (اخلاق) نوعی توسل به شخصیت بود، بسیار رایج و در فن خطابه بسیار مهم. شما آن را در همه جای سخنرانی‌های باستانی می بینید.

یک نفر دارد در مورد شخصیتش بحث می کند. من از آن دسته آدم‌هایی نیستم که آن کار بد را انجام می دادند. یا من از آن دسته آدم‌هایی نیستم که این کار خوب را انجام می دادند.

خب، پولس با نشان دادن اینکه مردی اهل کتاب مقدس است، اخلاق و شخصیت خود را تثبیت می‌کند. او می‌تواند از کتاب مقدس نقل قول کند. او به عدالت اهمیت می‌دهد.

با این حال، تا اینجا، او هیچ دلیلی برای نشان دادن هویت خود با فرهنگ یهودی‌اش پیدا نکرده است. اینکه او به این شکل بزرگ شده یا هر چیز دیگری. بنابراین در نهایت، در آیه ششم، می‌گوید، برادران، من فریسی هستم، پسر فریسیان.

و دلیل اینکه من محاکمه می‌شوم رستاخیز مردگان است که از ویژگی‌های فریسیان در مقابل صدوقیان بود. پولس اعتقادات متمایزی از فریسیان داشت. او همچنین اعتقاداتی فراتر از اعتقادات متمایز فریسیان داشت.

او نه تنها معتقد بود که رستاخیز مردگان وجود خواهد داشت، بلکه عیسی نیز از مردگان برخاسته است. عبارت «پسر فریسیان» می‌تواند به این معنی باشد که او شاگرد جنبش فریسیان بوده است، اما می‌تواند به این معنی باشد که تمام خانواده‌اش به اورشلیم مهاجرت کرده‌اند و پدرش و همچنین پولس فریسی بوده‌اند در هر صورت، فریسیان در شورای عالی یهود (سنه‌درین) اقلیت بودند و احتمالاً در این برهه از زمان نسبت به تبعیض بسیار حساس بوده‌اند.

به یاد داشته باشید، این غمالائیل بود که پیش از این از پطرس و دیگر حواریون دفاع کرد. این فریسیان بودند که از پولس دفاع کردند. آنها از مکاشفه او دفاع کردند.

آنها گفتند، خب، ما چه می‌دانیم؟ شاید فرشته‌ای یا روحی با او صحبت کرده باشد. حالا منظورشان از این حرف چیست؟ شاید نظر ما را از فصل ۱۲ اعمال رسولان به خاطر داشته باشید، که گاهی اوقات یهودیان معتقد بودند که پس از مرگ یک شخص، او به فرشته تبدیل می‌شود. مطمئناً، آنها حداقل به یک روح تبدیل می‌شدند.

بنابراین، فریسیان مجبور نیستند با او موافق باشند که عیسی از مردگان برخاسته است، اما اینجا کسی هست که به رستاخیز ایمان دارد. ما از اعمال رسولان ۱۵:۵ می‌دانیم که برخی از فریسیان مؤمن بودند. ما می‌دانیم که این جنبش در حال حاضر در بین فریسیان بسیار قابل احترام است زیرا آنها تورات را رعایت می‌کنند.

آنها حتی ظاهراً بسیاری از سنت‌های فریسیان را رعایت می‌کنند. هیچ‌کس زیاد اوضاع را به هم نمی‌ریزد. به نظر می‌رسد این نسل از فریسیان دیدگاه بازتری دارند و می‌توانند بگویند، خب، شاید عیسی از مردگان برخاسته باشد، اما شاید او یک روح یا یک فرشته باشد.

شاید او با پولس صحبت کرده باشد، زیرا در اعمال رسولان فصل ۲۲، آنها احتمالاً از قبل این گزارش را دریافت کرده‌اند، شاید برخی از آنها آنجا بوده‌اند که در اعمال رسولان ۲۲، پولس می‌گوید عیسی بر او ظاهر شده و با او صحبت کرده است. خب، در درون سنه‌درین اختلافی در می‌گیرد. فریسیان از یک طرف و صدوقیان از طرف دیگر.

و این در واقع یک روش کثیف برای کشتن افراد در آن زمان بود که می‌توانستید آنها را تکه تکه کنید، اما در برخی اسناد دیگر نیز چنین چیزی وجود دارد که در آن افرادی که از آن شخص خوششان می‌آمد و از آن شخص خوششان نمی‌آمد یا دو نفر که از آن شخص خوششان می‌آمد، هر کدام به جهات مختلفی کشیده می‌شدند. در این مورد، تریبون، او توانسته است آنچه گفته شده را بشنود. بنابراین، او یک شاهد است.

او سربازان را به تالار شورا نیاورده بود، که طبق یک سنت خاخی بعداً تالار هیوم استون در کوه معبد یا بسیار نزدیک به کوه معبد بود. به نظر می‌رسد یوسفوس آن را در هر صورت، بسیار نزدیک قرار داده است و بنابراین، ما فکر می‌کنیم می‌دانیم کجاست، که به زودی مورد توجه قرار خواهد گرفت.

اما در هر صورت، سربازان او بیرون هستند، اما او آنجا در بالای محراب است. او می‌تواند حرف‌های مردم را بشنود. او می‌تواند شاهد باشد که چگونه کاهن اعظم دستور ضرب و شتم پولس را داد.

او می‌تواند مکالمه‌ای را که احتمالاً به زبان یونانی در جریان است بشنود. احتمالاً پولس با صحبت کردن به زبان یونانی شروع کرده و احتمالاً صدوقیان نیز اغلب به زبان یونانی صحبت می‌کردند. این موضوع روی بسیاری از کتیبه‌های مقبره‌های آنها وجود دارد.

بنابراین، در هر صورت، کلودیوس لیسپاس توانسته است برخی از این موارد را دنبال کند و ببیند که این یک مسئله مذهبی درونی است. پولس واقعاً باهوش بود زیرا می‌دانست چه چیزی در دادگاه روم مطرح خواهد شد. او در این زمینه تجربه دارد.

بنابراین، او مطمئن می‌شود که اتهامی که از جلسه سنهدرین بیرون می‌آید، یک مسئله مذهبی باشد. با این حال، ممکن است او به حساب نیامده باشد. با این حال، ممکن است روی این حساب نکرده باشد که توسط فریسیان و صدوقیان از هم جدا شود.

در این مرحله، لیسپاس مداخله می‌کند و نیروهای را برای بیرون کشیدن دوباره پولس می‌فرستد. بنابراین بعداً وقتی می‌گوید که عمداً پولس را نجات داده است، خب، حداقل کمی حقیقت در این حرفش وجود دارد، حتی اگر دفعه اول که او را نجات داد اینطور نبود. آیا ممکن است سنهدرین اینطور عمل کرده باشد؟ خب، ما در صحن سنا در رم دعواهایی از این دست داریم.

یوسفوس در مورد سنهدرین صحبت می‌کند که اعضای آن تا جایی پیش رفته‌اند که به یکدیگر سنگ پرتاب می‌کنند. نمی‌دانم که آیا آنها سنگ‌ها را با خود آورده‌اند یا چگونه آنها را به دست آورده‌اند. احتمالاً آنها سنگ‌ها را از دیوارها بیرون نمی‌کشیدند.

اما در هر صورت، درگیری در سنهدرین فقط به این مناسبت نبود. بنابراین، کلودیوس لیسپاس باید در نظر بگیرد که حالا من چه کار کنم؟ و در بحبوحه این اتفاقات، نقشه‌ای برای کشتن پولس وجود دارد، آیات ۱۲ تا ۱۵. پولس یکی از قاتلان نیست، همانطور که در ۲۱:۳۸ تصور می‌شد، اما افراد دیگری می‌خواهند پولس را ترور کنند.

و آنها سوگند یاد می‌کنند که تا زمانی که پاول را نکشند، چیزی نخورند و ننوشند. حالا، گاهی اوقات مردم از خود می‌پرسند که با توجه به اینکه در نهایت موفق به کشتن پاول نشدند، چه اتفاقی برایشان می‌افتاد. ببخشید اگر به تعلیق داستان لطمه زدم.

اما خب، چه اتفاقی برایشان می‌افتاد؟ ممکن بود از گرسنگی بمیرند، یا از کم‌آبی بمیرند، اما به احتمال زیاد این اتفاق نیفتاد. در آن زمان، می‌توانستید یک خاخم یا فردی که در رشته حقوق تحصیل کرده بود را وادار کنید تا تحت شرایط خاصی شما را از سوگندتان معاف کند. بنابراین، احتمالاً آنها حداقل برای مدتی بیشتر زنده می‌ماندند، اگرچه اگر به این روش‌ها ادامه می‌دادند، بدون شک جزو انقلابیون می‌شدند و ظرف یک دهه می‌مردند.

اما در هر صورت، اینها مردان جوان بودند. و به یاد داشته باشید، جوانی اغلب با شور و اشتیاق، با انواع مختلف شور و اشتیاق همراه بود. آنها از نظر جسمی قادر به ضربه زدن بودند.

و همچنین با شور و شوق ملی‌گرایانه مرتبط بود. یوسفوس به ویژه از جوانانی صحبت می‌کند که می‌خواستند در جنگ شرکت کنند. و اینکه برخی از اشراف جوان کاهن با انقلابیون همدردی می‌کردند.

به همین دلیل است که می‌گویند نقشه‌شان این است که با برخی از اعضای سنهدرین تماس بگیرند و کاری کنند که سنهدرین از آنها بخواهد پولس را دوباره بیاورند. و سپس در مسیر، پولس را ترور کنند. این به آن معنا نیست که همه اعضای سنهدرین در این کار همدست بوده‌اند، اما آنها در سنهدرین افرادی را داشته‌اند که با آنها همدل بوده‌اند.

و این موضوع بعداً در فصل ۲۵، زمانی که قرار است پولس به اورشلیم آورده شود، مورد توجه قرار می‌گیرد. خب، آنها در آن زمان چگونه از این توطئه مطلع بودند؟ لوقا احتمالاً می‌تواند بر اساس آنچه قبلاً مشخص شده بود، این را حدس بزند. یک درز اطلاعاتی وجود دارد.

و همانطور که فکر می‌کنم قبلاً هم اشاره کردم، همیشه اطلاعات لو می‌رفت، از جمله از طرف سنهدرین یوسفوس در مورد خودش از یکی از این موارد گزارش می‌دهد که در آن افرادی فرستاده شدند تا او را بکشند یا به عنوان زندانی برگردانند. بنابراین، برادرزاده پولس نیز یک جوان است و ممکن است مردم ندانند که او برادرزاده پولس است.

در هر صورت، کسی این را به کسی می‌گوید و برادرزاده پولس، که ممکن است در حلقه‌ای از دوستان او باشد که این موضوع از او شنیده شده باشد، می‌آید تا به او هشدار دهد. خب، او چطور قرار است وارد قلعه‌ی آنتونیا شود؟ اوه، بگذارید قبل از آن چیزی در مورد چگونگی اجرای این نقشه بگویم. از قلعه‌ی آنتونیا که پولس در آن نگهداری می‌شد تا محل احتمالی سنهدرین، تنها حدود ۱۰۰۰ تا ۱۵۰۰ فوت یا ۳۰۰ تا ۴۵۰ متر فاصله است.

و مسیر آنجا، یک مسیر نسبتاً باریک در یک طرف معبد است. بنابراین، این بدان معناست که رومی‌ها نمی‌توانند به تعداد نفرات خود تکیه کنند. اگر یک حمله برق‌آسا در مرکز ستون آنها، جایی که پولس است رخ دهد، می‌توانند پولس را به سرعت بکشند.

و اگر برخی از آنها در این فرآیند کشته شوند، خب، به هر حال این بخشی از نقشه آنها بوده است. آنها حاضر به انجام این کار بودند. این یک حمله انتحاری بالقوه است.

آنها معتقدند که در این شرایط شهید خواهند شد. بنابراین، حدود ۴۰ نفر از آنها، تعدادشان از سربازان بیشتر نخواهد بود، اما تعدادشان در یک مکان خاص در این ستون که در این مسیر باریک راه می‌روند، از سربازان بیشتر خواهد بود. در همین حال، آنها می‌توانند طوری رفتار کنند که انگار فقط در محوطه معبد ایستاده‌اند، همانطور که بسیاری از افراد دیگر این کار را می‌کنند.

پس چطور است که پولس و سربازان اطرافش ترور نمی‌شوند؟ خب، برادرزاده‌اش از این موضوع باخبر می‌شود و احتمالاً اواخر بعد از ظهر یا اوایل شب به قلعه آنتونیا می‌رود. نگهبانان می‌توانستند به بازدیدکنندگان اجازه ورود بدهند. اغلب، آنها برای این کار رشوه می‌گرفتند.

به همین دلیل است که فلیکس بعداً مجبور می‌شود به افسر مسئول پولس دستور دهد که به دوستانش اجازه دهد به ملاقات او بروند و به او خدمت کنند. این همچنین باعث صرفه‌جویی در هزینه‌های دولت می‌شود. اما در هر صورت، این چیزی نیست که فلیکس نگران آن باشد.

اما این به این دلیل خواهد بود که او می‌داند پولس بی‌گناه است. اما رشوه دادن برای نگهبانان امری بسیار عادی بود. اما پولس یک شهروند رومی است، بنابراین او از قبل مورد توجه ویژه قرار گرفته است.

یکی از مسائل مربوط به رفتار ویژه، این است که او یک سنتوریون به عنوان یکی از نگهبانان دارد. معمولاً فقط اگر در رده‌های بالا باشید، یک سنتوریون به عنوان نگهبان خواهید داشت. منظورم این است که این اتفاقی است که برای گروهی از اولین‌ها افتاد.

وقتی او تحت مراقبت بود، توسط یک افسر رومی تحت مراقبت بود. این نشان دهنده جایگاه نسبتاً بالای پولس است. خب، لیسپاس، این داستان از زبان برادرزاده پولس است.

پولس به برادرزاده‌اش می‌گوید که به جز فلاویوس لیسپاس به کسی چیزی نگویید. او به اندازه کافی می‌داند که در این مرحله به لیسپاس اعتماد کند یا تا جایی که می‌تواند به او اعتماد کند. چاره دیگری نیست.

چون اگر خبر برسد که برادرزاده‌ات این را گفته و این خبر به قاتلان برسد، برادرزاده‌ات هنوز در اورشلیم است. بنابراین، او می‌رود و به کلیارخ، تریبون، کلودیوس لیسپاس، می‌گوید. همین که می‌آید، کلودیوس لیسپاس دست او را می‌گیرد، که روشی آشنا برای نشان دادن این است که نباید از کسی بترسد یا از او استقبال کند.

و او متوجه می‌شود که چه اتفاقی دارد می‌افتد. خب، او واقعاً نمی‌تواند درخواست سندهدین را رد کند. اگر سندهدین از پولس بخواهد که بیاید، اگر او بگوید نه، من پولس را پیش شما نمی‌فرستم، این توهین به سندهدین است.

اگر بگویید چون از این توطئه باخبر شده‌ام، پولس را پیش شما نمی‌فرستم، این باعث دردسر مردم می‌شود. بنابراین، او درخواست سندهدین را رد نمی‌کند. او از آن پیشی می‌گیرد.

او پولس را مستقیماً نزد فرماندار، فلیکس، می‌فرستد. و نامه‌ای نیز همراه او می‌فرستد که شرایط را توضیح می‌دهد. این نامه همه شرایط را توضیح نمی‌دهد.

توطئه‌ای علیه او شکل گرفته بود، اما او سندهدین را در این ماجرا دخیل نمی‌داند، زیرا به محض ارسال این نامه، بخشی از اسناد عمومی می‌شود. و بسیار ناخوشایند خواهد بود که یک تریبون در اورشلیم باشید و فرماندهی گروهی را بر عهده داشته باشید و اکنون تمام سندهدین دشمن شما باشند. بنابراین، او طوری وانمود نمی‌کند که انگار درخواست را رد می‌کند.

او طوری وانمود نمی‌کند که انگار دارد آنها را به چیزی متهم می‌کند. او فقط پاول را به طور غیرمنتظره‌ای می‌فرستد. او بخش بزرگی از گروهش، برخی از گروه‌ها، بزرگترین گروه‌ها را می‌فرستد.

و این یک دوره گذار بود. ما دقیقاً نمی‌دانیم چه زمانی این تعداد به گروه استاندارد تبدیل شد، اما برخی از گروه‌ها ۶۰۰ سرباز داشتند. قبلاً ۴۸۰ سرباز بود.

برخی از گروه‌ها ۴۸۰ پیاده‌نظام به علاوه ۱۲۰ سواره‌نظام داشتند. لیبسیاس هم سواره‌نظام و هم پیاده‌نظام می‌فرستد، و ظاهراً بخش بزرگی از گروه خود را می‌فرستد. این درست بعد از جشنواره پنطیکاست است و گروه در اورشلیم در قلعه آنتونیا در طول اعیاد تقویت می‌شد.

و احتمالاً این فرماندار، که همانطور که خواهیم دید پی‌کفایت بود، حاضر نشد. او فقط نیروها را فرستاد و آنها هنوز برنگشته بودند. بنابراین شاید برخی از این سواران به هر حال نیاز به بازگشت داشته باشند.

اما در هر صورت، او تعداد قابل توجهی سرباز را با پولس می‌فرستد، بیشتر از آنچه معمولاً انتظار می‌رود. اما از طرف دیگر، کمین‌های شبانه در تپه‌های یهودیه رو به افزایش بوده است. و یوسفوس در مورد آن صحبت می‌کند، سوء مدیریت فلیکس را سرزنش می‌کند، زیرا اگر به خاطر چیزی، از جمله شرکت در کمین شبانه، دستگیر می‌شدید، زنده اسیر می‌شدید، پول کافی می‌دادید، آزاد می‌شدید.

بنابراین، به دلیل فساد، کمین‌ها در این دوره افزایش یافته بود و اگر نیروهای بیشتری داشتید، از وقوع کمین جلوگیری می‌شد. و اگر از وقوع کمین جلوگیری می‌کردید، بهتر از جنگیدن در کمین بود، زیرا هر چه افراد بیشتری را در جنگ از دست می‌دادید، تریبون می‌توانست دچار مشکل بیشتری شود. اگر کسی را از دست نمی‌داد، در وضعیت خوبی بود.

بنابراین، او سربازان را اعزام می‌کند و آنها را به یک راهپیمایی اجباری شبانه به سمت تیریوس کلودیوس فلیکس می‌فرستد. حال ممکن است او تیریوس آنتونیوس فلیکس بوده باشد. بین آنچه یوسفوس می‌گوید و آنچه تیریوس می‌گوید تفاوت وجود دارد، اما یوسفوس علاقه خاص‌تری به اوضاع محلی داشت.

ممکن است تاسیتوس فقط فرض کرده باشد که برادرش پائولوس فلیکس همان حامی مالی را برای وضعیت آزادی‌اش داشته که برادرش داشته است. بنابراین احتمالاً یوسفوس درست می‌گوید. در هر صورت، احتمالاً نام کامل او تیریوس کلودیوس فلیکس است.

او احتمالاً از حدود سال ۵۲ میلادی در این سمت بوده و احتمالاً حدود سال ۵۹ میلادی نیز در این سمت بوده است. نامه رسمی به فلیکس بخشی از پرونده قانونی خواهد شد. به همین دلیل است که لوک احتمالاً می‌تواند آن را دقیقاً نقل قول کند، یا اگر بخواهد می‌تواند متن آن را تغییر دهد.

نقل به مضمون پذیرفته شد. اما لوقا وقتی در قیصریه بودند به این نامه دسترسی داشت زیرا تیم دفاعی و همچنین دادستان به آن دسترسی داشتند. درست مانند لوقا، خلاصه‌ای از تمام سخنان‌های ارائه شده در اعمال رسولان ۲۴:۲۵ که واقعاً به طور مختصر خلاصه شده است و ۲۶، سخنان‌های پولس و متهمان او، به ویژه ترتولوس در اعمال رسولان فصل ۲۴، نیز در اختیار داشت.

لوقا وقتی وقایع را می‌نویسد به آنها دسترسی داشته است. و ممکن است در مورد واقعه ای که در اعمال رسولان ۲۶ آمده، حضور داشته باشد، احتمالاً در مورد واقعه ای که در اعمال رسولان ۲۴ آمده، حضور نداشته است، اما احتمالاً از آن خبر نداشته است، خب، شاید می‌توانسته در زمان سفر کند، اما احتمالاً نه. و فلیکس به عنوان فلیکس عالیقدر خطاب شده است.

این عنوان مناسبی برای کسی از طبقه شوالیه‌های رومی بود، درست پایین‌تر از طبقه سناتورها. خب، و می‌شد افراد بالاتر را هم به این شکل خطاب کرد، اما شوالیه‌ها را هم به این شکل خطاب می‌کردند. اما فلیکس اینطور نیست.

او یک آزاد شده است، اما او یک آزاد شده است که یک آزاد شده قدرتمند است زیرا برادرش، که یک برده آزاد شده در کاخ روم است، قدرت زیادی را به دست آورده است. او دیگر در همان موقعیت قدرتی که قبلاً داشت، نیست، اما هنوز مقداری قدرت سیاسی دارد. بنابراین، فلیکس فرماندار است و بنابراین عنوان عالی‌ترین را دریافت می‌کند.

کلودیوس لیسپاس، نحوه‌ی توضیح او درباره‌ی آنچه اتفاق افتاده، طوری است که انگار عمداً پولس را نجات داده است. و پولس این‌طور نیست، می‌دانید، اینکه پولس از نامه مطلع شده باشد، بعید است که با این موضوع تناقض داشته باشد، زیرا می‌دانید، شما نمی‌توانید حامی خود را تضعیف کنید، مگر اینکه، می‌دانید، او مورد بازجویی قرار گرفته باشد و چاره‌ای نداشته باشد، اما احتمالاً او قرار نیست با آنچه لیسپاس می‌گوید. که لیسپاس او را نجات داده است، تناقض داشته باشد، که لیسپاس بار دوم هم به نوعی این کار را کرد. نیروها به همراه پولس و با نامه‌اش در یک راهپیمایی اجباری شبانه اعزام می‌شوند.

حالا، بعضی‌ها می‌گویند آنتیپاتریس برای راهپیمایی شبانه خیلی دور بوده است. و این به نظر یک اعتراض منطقی می‌آید. همچنین، اعتراض به تعداد نیروهای اعزامی نیز همین‌طور است.

لوقا، به هر حال، آنجا نبود. لوقا در قلعه آنتونیا نبود. او فقط بعداً در قیصریه به پولس برمی‌خورد.

با این حال، به دلایلی که ارائه دادم، هیچ دلیلی نمی‌بینم که بگویم اعزام این تعداد نیرو غیرممکن است. و تا جایی که به راهپیمایی اجباری شبانه مربوط می‌شود، سربازان رومی مرتباً این کار را انجام می‌دادند. قرار بود آنها روزانه ورزش کنند.

احتمالاً همه آنها این کار را نمی‌کردند، اما آنها به صورت دوره‌ای 20 مایل یا 32 کیلومتر راهپیمایی اجباری داشتند. گاهی اوقات 30 مایل یا 48 کیلومتر راهپیمایی اجباری داشتند. گاهی اوقات مجبور بودند این کار را تمام شب انجام دهند.

بنابراین، آنها برای این کار آموزش دیده بودند. حال، آنتیپاتریس جایی بین ۳۵ و طبق تخمین‌های طولانی‌تر، مایل یا ۵۵ تا ۷۰ کیلومتر دورتر است، اما در سرازیری قرار دارد. و بنابراین احتمالاً اگر مجبور بودند ۴۵ می‌توانستند این کار را انجام دهند.

در شرایط جنگی، گاهی اوقات مردم کارهایی از این دست انجام می‌دهند. مسیر سرازیری است. آنها به آنتیپاتریس می‌رسند، خب، ما نمی‌دانیم چه ساعتی از صبح به آنجا می‌رسند، اما احتمالاً اوایل عصر به محض تاریک شدن هوا آنجا را ترک می‌کنند.

و پیاده نظام احتمالاً می‌تواند، می‌دانید، قرار است برگردد و به قلعه آنتونیا برگردد. خیلی خوب می‌شود اگر قبل از اینکه مردم متوجه شوند که همه آنها مفقود شده‌اند، برگردند. اما روز روشن خواهد بود.

بیشتر کمین‌ها در طول شب انجام می‌شد. سواران از آنتیپاتریس که تقریباً در نیمه راه قیصریه بود، به راه خود ادامه دادند. ما جاده‌های رومی را می‌شناسیم.

در واقع، در مورد محل آنتیپاتریس در این دوره بحث‌هایی وجود دارد، اما ما جاده‌هایی را که از نقاط عطف رومی گرفته شده بودند، می‌دانیم. و سپس از آنجا، سواره نظام به قیصریه می‌رود و پولس و نامه را تحویل می‌دهد. و لیسپاس نامه را می‌خواند.

بیشتر مردم با صدای بلند می‌خوانند، بنابراین احتمالاً او یا کسی که برایش می‌خواند، که این می‌تواند به معنای زبان نیز باشد، نامه را با صدای بلند خوانده است. پولس می‌تواند آن را بشنود اگر قبلاً آن را نشنیده باشد. و همچنین، فرماندار فلیکس می‌پرسد که از کدام استان آمده است.

خب، او اهل کیلیکیه است. و این زمانی است که فلیکس تصمیم می‌گیرد خودش به پرونده رسیدگی کند، زیرا می‌توانست آن را به کس دیگری ارجاع دهد و حجم کاری خود را کاهش دهد. اما اگر پولس اهل کیلیکیه باشد، در این دوره، کیلیکیه توسط والی سوریه نیز اداره می‌شد که رئیس فلیکس است.

و به جای اینکه به رئیسش حجم کار بیشتری بدهد، تصمیم می‌گیرد که خودش از پشش بریاید. وقتی، شاکیان آمدند، کلودیوس لیسپاس، تربیون خودش، می‌تواند بیاید. ضمناً، کلودیوس لیسپاس لزوماً، خب، احتمالاً یک برده آزاد نبود.

در واقع، او یک برده آزاد شده نبود. او شهروندی خود را خریده بود. اما مانند فرماندار فلیکس، او فرد معمولی برای این سمت نبود.

فلیکس از طبقه‌ی معمولی که فرمانداران از آن انتخاب می‌شدند، نبود. و کلودیوس لیسپاس از گروه معمولی که تربیون‌ها از آن انتخاب می‌شدند، نبود. معمولاً تربیون‌ها از اشراف رومی بودند.

بنابراین، ممکن است آنها در آنجا ارتباطی داشته باشند. ممکن است تا حدی با هم دوستی داشته باشند. ما می‌دانیم که گاهی اوقات صدنفرها با تربیون‌ها دوست می‌شدند.

و گاهی اوقات تربیون‌ها می‌توانستند با فرمانداران دوست شوند. در هر صورت، فلیکس احتمالاً بیشتر تمایل دارد که به تربیون خود اعتماد کند تا به کاهن اعظم. اما او گاهی اوقات بهترین روابط را با کاهن اعظم نداشت.

اما کاهنان اعظم چند روز بعد از راه می‌رسند. و احتمالاً پولس به محض رسیدن آنها با اطلاع قبلی احضار می‌شود. طبق رسم، ابتدا مدعیان صحبت می‌کنند.

آنها ترتولوس را وادار می‌کنند تا از طرف آنها صحبت کند. ترتولوس، با توجه به نامش، احتمالاً شهروند رومی بوده است. این می‌توانست حرکت هوشمندانه‌ای از سوی کاهنان اشرافی باشد که پس از به دردرس افتادن پولس، حنانیا را می‌خواستند.

بنابراین، آنها کسی را پیدا می‌کنند که می‌تواند فصیح صحبت کند و اهل روم است. ما فقط خلاصه‌ای از سخنرانی او را دریافت می‌کنیم. اما باز هم، آنچه در اسناد دادگاه می‌بینید، خلاصه‌ای از آن است.

مردم آن را به صورت خلاصه یادداشت می‌کردند، اما عمدتاً خلاصه‌ای از آن را ثبت می‌کردند. این همان چیزی بود که در سوابق ثبت می‌شد. پولس پاسخ می‌دهد.

و اینجا می‌خواهم کمی بیشتر به جزئیات بپردازم. برخی از تکنیک‌های بلاغی وجود دارد که در اعمال رسولان آمده است. در آیه ۲۱، او قاضی را ستایش می‌کند. خب، این در ابتدای آیه مرسوم بود ۲۱-۱۰: ۲۴.

او او را با ملایمت بیشتری نسبت به ترتولوس ستایش می‌کند، ترتولوس او را ستایش می‌کند و چیزهایی می‌گوید که ما انتظار نداریم. در سخنرانی ترتولوس آمده است که فلیکس صلح را برای ملت برقرار کرده و به خاطر حکومتداری خویش شناخته شده است. این در واقع کاملاً نادرست بود.

اما این موضوع را مطرح می‌کند که خب، از آنجایی که شما می‌خواهید صلح را حفظ کنید و فتنه را سرکوب می‌کنید، در اینجا موردی وجود دارد که باید آن را سرکوب کنید. اما پولس قاضی را ستایش می‌کند، اما این ستایشی محتاطانه‌تر و دقیق‌تر است. شما مدت‌هاست که قاضی این مردم بوده‌اید

،خب، می‌دانم که چیزهایی در مورد این فرهنگ می‌فهمی. و البته، فلیکس، بعداً، فکر می‌کنم در حدود آیه ۲۴ می‌شنویم که فلیکس از راه و جنبش مسیحیان خبر داشت. همسر او دروسیلا بود

دروسیلا خواهر آگریپای دوم و برنیکی بود. او دختر آگریپای اول بود. بنابراین، او با یک شاهزاده خانم یهودی ازدواج کرده بود. او از اتفاقات یهودیه اطلاعات زیادی داشت

و همچنین، او مدت زیادی آنجا بود. بنابراین، او چیزهایی در مورد مسیر می‌دانست و می‌دانست که آنها یک جنبش سیاسی خرابکارانه نیستند. بنابراین، به همین دلیل است که او پاول را محکوم نمی‌کند

اما در هر صورت، او در آیه ۱۰ قاضی را ستایش می‌کند. در آیه ۱۱، پولس وقایعی را که منجر به این پرونده شد، روایت می‌کند. این در سخنرانی‌های دفاعی و بسیاری از انواع سخنرانی‌های آن زمان رایج بود

شما با یک سخنرانی تحسین‌آمیز و ستایش مخاطبان خود شروع می‌کردید و سپس به روایت یا شرح وقایعی که منجر به پرونده می‌شد، می‌پرداختید. این روش فقط در سخنرانی‌ها استفاده نمی‌شد. گاهی اوقات در ژانرهای دیگر نیز مورد استفاده قرار می‌گرفت

خب، او در روایتش از وقایع گفت، می‌دانید، من فقط ۱۲ روز پیش آمدم. این چیزی است که می‌توان توسط تعدادی از شاهدان که حتی در کتاب اعمال رسولان از آنها نام برده شده، تأیید کرد. من ۱۲ روز پیش آمدم

این روشن می‌کند که او برای عید آمده بود. او هر زمان و مکانی نمی‌آمد. او برای عید پنطیکاست می‌آمد

،بنابراین، این بر تقوای او تأکید می‌کند. بنابراین، با استدلال شخصیت از اخلاق مطابقت دارد. یعنی، می‌دانید، او برای خدمت به خدا می‌آمد

،شاهدان زیادی برای آن وجود داشتند. بنابراین، آیه ۱۲، تا جایی که به ایجاد شورش مربوط می‌شود، خب، من شورش ایجاد نکردم. من حتی در کنیسه‌ها صحبت هم نمی‌کردم

من حتی به اندازه کافی اینجا نبودم که در کنیسه‌ها صحبت کنم. و می‌دانید، ایجاد شورش جرم سنگینی بود. بنابراین، این چیزی است که پولس باید فوراً با توجه به اتهامات علیه خود به آن رسیدگی کند

اغلب در یک سخنرانی، فرد از قبل مسائلی را که رد می‌کند، بیان می‌کند. این را می‌توان به لاتین ردیه نامید. او. در آیه ۱۳ می‌گوید، آنها نمی‌توانند آنچه را که ادعا می‌کنند، ثابت کنند

در پرونده‌ی اعدام، بار اثبات بر دوش متهمان بود. بنابراین، اگر آنها نتوانند ادعای خود را ثابت کنند، باید آن را کنار بگذارند. سخنرانان اغلب این را در مورد طرف مقابل می‌گفتند

در واقع، در اعمال رسولان ۲۵، وقتی مردم پولس را متهم می‌کنند، لوقا می‌گوید، آنها چیزهای زیادی را مطرح کردند که نمی‌توانستند ثابت کنند. آنها نمی‌توانستند مدرکی ارائه دهند. حال، اگر می‌خواستند پولس را با شورش‌ها مرتبط کنند، لازم نبود اینجا متوقف شوند

آنها می‌توانستند بروند و اسنادی را از جاهای دیگر جمع‌آوری کنند. مردم افسس می‌توانستند، بعد از اینکه به افسس برگشتند، مطمئن شوند که سال آینده هم می‌آیند، می‌توانستند اسنادی را با خود بیاورند که بتوانند گواهی دهند، ببینید، پولس با شورش در افسس مرتبط بوده است. اما حتی در آنجا، منظورم این است که اثبات اینکه او شورش را شروع کرده، سخت‌تر خواهد بود.

به همین دلیل است که لوقا در سراسر اعمال رسولان تمام این شواهد را به شما می‌دهد که پولس کسی نبود که این شورش‌ها را آغاز کرد. آیه ۱۴، او گفت، اکنون این را به شما اعتراف می‌کنم که من خدا را به این روش پرستش می‌کنم. خب، این در بلاغت پزشکی قانونی باستان و بلاغت حقوقی باستان عالی بود.

عالی بود. مردم اغلب چیزهایی را اعتراف می‌کردند که جرم نبودند. این به شما اعتبار چیزهای دیگر را می‌دهد. چون شما به آن اعتراف می‌کنید.

من اعتراف می‌کنم که دارم کاری را انجام می‌دهم که بعضی‌ها دوست ندارند، اما غیرقانونی نیست. بنابراین نمی‌توان آن را تحت پیگرد قانونی قرار داد. سخنرانان گاهی اوقات به جرایم غیرعمد اعتراف می‌کنند.

این همان اتهامی است که پولس از سوی سنهدرین مطرح کرد. و بنابراین، کلودیوس لیسپاس شاهد است و در نامه خود گواهی می‌دهد که این فقط یک مسئله مذهبی است. و پولس اطمینان می‌دهد که این موضوع دوباره در پرونده دادگاه ثبت خواهد شد.

این یک سند عمومی است. تنها چیزی که آنها واقعاً علیه او دارند این است که در مورد برخی مسائل مذهبی با او اختلاف نظر دارند، که طبق قانون روم نمی‌تواند جرم سنگینی محسوب شود. پولس مرد بسیار باهوشی است.

همچنین بر تقوای او تأکید می‌کند، زیرا، چیزی که آنها به آن اعتراض دارند، نحوه پرستش خداست، اما او خدا را می‌پرستد. آیه ۱۵، او به رستاخیز اعتقاد دارد. خب، دوباره، این قبلاً در سند دادگاه آمده است.

اما اعتقاد به رستاخیز، در حالی که صدوقیان، حنانيا و دیگران که آمده‌اند تا او را متهم کنند، با رستاخیز مخالفند. آنها با او موافق نیستند، اما آنها کسانی هستند که دیدگاه اقلیت را دارند. رستاخیز یک باور اصلی یهودی است.

و فلیکس که با دروسیلا ازدواج کرده بود، این را می‌دانست. اگر قرار است پولس را به خاطر اعتقاد به رستاخیز اعدام کنید، خب، باید فریسیان را اعدام کنید. باید بیشتر مردم را اعدام کنید.

بنابراین این یک دانش عمومی محلی بود. و آنها چیزی نمی‌توانند بگویند. این حکمی است که از جلسه سنهدرین نیز صادر شد.

همین باعث شد که آنجا علیه او شورش شود. در آیه ۱۶، او می‌گوید وجدانش آسوده است. او این را در فصل ۲۳ گفته بود و کاهن اعظم دستور داد او را بزنند، چون از این حرف خوشش نیامد.

اما وجدانش راحت است. باز هم، این یک جور اظهار نظر اخلاقی است. مثل این است که بگویید، خب، می‌دانید، من قبلاً به جرمی محکوم نشده‌ام.

من در پیشگاه خدا با تقوا عمل کرده‌ام. این نوع چیزها چیزهایی بودند که یک سخنران مدافع در دادگاه از خود دفاع می‌کرد و اگر باور می‌شد، معمولاً از آنها چشم‌پوشی می‌شد، زیرا فکر نمی‌کنید کسی در آن لحظه تبدیل به یک جنایتکار یا آشوبگر شود. و در آیه ۱۷، ما درباره اخلاق او، درباره شخصیت او بیشتر می‌آموزیم.

در آیه ۱۷، او می‌گوید، من آمده‌ام تا برای قوم خود صدقه بیاورم. اکنون اینجاست که ما در مورد جمع‌آوری صدقه توسط پولس در اعمال رسولان می‌آموزیم. و لوقا مشخص نمی‌کند که این فقط برای مؤمنان بوده است، اما مطمئناً برای بسیاری از مردم آنجا در اورشلیم بوده است.

این واقعیت که آنها ایماندار هستند، این را تغییر نمی‌دهد. و بنابراین، او آمد تا برای قوم خود پول بیاورد. این یک چیز شرافتمندانه است.

و چه کسی می‌تواند از آن شکایت کند؟ شاهدان زیادی در این مورد وجود داشتند. بنابراین، هیچ کس نمی‌تواند این را انکار کند. متهمان گاهی استدلال می‌کردند که من به خاطر لطفی که به شاکی‌ام کرده بودم، محاکمه می‌شدم، که باعث می‌شد شاکی حتی بدتر به نظر برسد.

ما این را در فصل چهارم دیدیم، جایی که گفتند اگر ما به خاطر احسانی که به این مرد که در مقابل شما ایستاده است، انجام شده محاکمه شویم، باعث می‌شود متهم‌کنندگان بسیار بد به نظر برسند. با این حال آیات ۱۸ و ۱۹ واقعاً نکته را روشن می‌کنند. او می‌گوید که من در معبد مورد حمله قرار گرفتم.

او کسی نبود که شورش را شروع کرد. کس دیگری این کار را کرد. قرار بود معابد مکانی امن و مقدس باشند.

یک شخص باید در مکانی مانند معبد محافظت شود. و او ادامه می‌دهد و می‌گوید، و متهم‌کنندگان من، که اگر حرفی برای گفتن داشتند، باید اینجا می‌بودند. حالا، جمله‌اش را قطع می‌کند.

اینجا یک حذف وجود دارد که در آن او جمله‌اش را تمام نمی‌کند. اما برگرداندن اتهامات علیه شاکیان امری رایج بود. همچنین رایج بود که آنها را با اشاره و کنایه درگیر کنید، نه اینکه صریحاً آن را بیان کنید.

و به نظر می‌رسد پولس اینجا همین کار را می‌کند، جایی که آن را قطع می‌کند. می‌دانید، من شورش را در معبد به راه نینداختم، اما متهم‌کنندگان من، روایت لوقا این را تأیید می‌کند. بله، این متهم‌کنندگان او بودند که شورش را آغاز کردند.

جای تعجب نیست که آنها حاضر نشدند. و به نظر می‌رسد پولس به این موضوع اشاره می‌کند. چیز مهم دیگری هم هست، می‌دانید، شما اتهامات را علیه متهمان مطرح می‌کنید.

و در این مورد، او می‌توانست به راحتی این کار را انجام دهد. و روایت لوقا نشان می‌دهد که او می‌توانست به راحتی این کار را انجام دهد. وقتی شاکیان حاضر نمی‌شوند، پرونده می‌تواند از دادگاه خارج شود، باید خارج شود.

حتی می‌توان متهمانی که این مشکل را آغاز کرده‌اند را به جرم اتلاف وقت قاضی با ارائه چیزی به دادگاه و سپس عدم حضور برای شهادت، محاکمه کرد. آنها می‌توانند به دلیل رها کردن پرونده متهم شوند. متهمان آنجا نیستند.

کاهن اعظم پیگرد قانونی آنها را آغاز کرده است، اما آنها هیچ شاهی ندارند. شاهدان حاضر نشدند. آنها احتمالاً قبلاً به افسس برگشته‌اند و احتمالاً عاقلانه بود که آنجا نمانند.

اما همین کافی بود تا پرونده‌اش از دادگاه رد شود. اما حتی بیشتر از آن، پرونده باید به همین دلیلی که او ادامه می‌دهد، رد شود. شما اغلب می‌گویید که برای پایان دادن به دعوا، استدلال‌هایتان را محکم می‌کنید.

و او در پایان سخنرانی خود نشان می‌دهد که تنها اتهامی که از جلسه استماع در برابر سنهدرین مطرح شد، اتهامی بود که پولس به نوعی روی آن مانور داد. اما تنها اتهامی که از آن مطرح شد، از نظر مذهبی مرتبط بود. من به معبد بی‌احترامی نکردم.

من هیچ کار دیگری که آنها گفته‌اند انجام نداده‌ام. من فتنه‌انگیزی نمی‌کنم. به این دلیل است که من رستائیز را موعظه می‌کنم.

و این موضوع از قبل در جلسه استماع سنهدرین که لیسایس شاهد آن بود و آن را برای شما تعریف کرد، مشخص بود. با هر معیاری از عدالت رومی، استدلال پولس آنقدر واضح بود که این پرونده باید از دادگاه خارج می‌شد. او باید فوراً آزاد می‌شد.

چرا پولس همچنان در بازداشت بود؟ فقط به دلایل سیاسی. شاکیان او از جایگاه بسیار بالایی برخوردار بودند. حال، اگر آنها کاملاً از جایگاه بالایی برخوردار بودند و پولس هیچ جایگاهی نداشت، احتمالاً فلیکس او را به آنها تحویل می‌داد و اعدامش می‌کرد.

با این حال، پولس نیز از جایگاه و منزلتی برخوردار بود. به یاد داشته باشید، ده‌ها هزار نفر از مؤمنان یهودیه وجود دارند. اگر پولس رهبر این جنبش باشد، که در واقع همان چیزی است که تروتولوس، متهم کننده او، گفته بود، می‌دانید، او سردسته فرقه ناصری‌ها است.

خب، اگر اینطور باشد، پس پولس از نفوذ سیاسی خودش برخوردار است. به علاوه، او یک شهروند رومی است. شاید شاکیان او هم همینطور باشند، اما خود او هم همینطور است.

و اگر او هوادارانی داشته باشد، اگر این خبر به روم برسد که یک شهروند رومی به ناحق اعدام شده است، فلیکس می‌تواند به دردمند بيفتد. بنابراین، فلیکس به طور دوره‌ای از پولس دعوت می‌کند تا بیاید و در مقابل او صحبت کند. و پولس در مورد عدالت صحبت می‌کند.

پولس درباره قضاوت صحبت می‌کند. و فلیکس خیلی عصبی می‌شود و می‌گوید، دفعه دیگر در این مورد از شما می‌شنوم. به یاد داشته باشید که هم فلیکس و هم دروسیلا در این مورد صحبت می‌کنند.

فلیکس دلیلی برای عصبی شدن دارد وقتی پولس درباره عدالت و غیره صحبت می‌کند. عدالت، خویش‌داری و قضاوت. خویش‌داری اغلب توسط فیلسوفان اخلاق در آن دوره مورد تأکید قرار می‌گرفت.

خب، فلیکس به ترتیب با سه شاهزاده خانم مختلف ازدواج کرده بود. و شاهزاده خانم فعلی که او با آخرین آنها ازدواج کرده بود، دروسیلا بود. او دختر شاه آگریپای اول و خواهر آگریپای دوم و برنیس بود، همانطور که قبلاً اشاره کردم.

خب، این زوجی هستند که در واقع او با استفاده از یک جادوگر یهودی قبرسی، او را از شوهر قبلی اش اغوا کرد تا او را برای خودش به دست آورد. و این موضوع برای خانواده‌ی او خوشایند نبود. و برای پادشاه هم خوشایند نبود.

می‌دونی، این یه ازدواج سیاسی خوب بود. و خب، اون یه جورایی کمبود کنترل نفس و یه جورایی کمبود درستکاری داشت که کنارش نشسته بود. دروسیلا هم همین مشکل رو داشت.

، آنها با شرایط بسیار غیراخلاقی با هم رابطه داشتند. و دلیل اینکه او پولس را در بازداشت نگه داشت همانطور که لوقا در آیه ۲۶ می‌گوید، این بود که او فقط رشوه می‌خواست. خب، این با توصیف یوسفوس از حاکمان رومی در این دوره و در این مکان مطابقت دارد.

بنابراین، او پولس را در کاخ قیصریه، جایی که جلسه استماع برگزار شد، در مکانی راحت نگه می‌دارد. و از او دعوت می‌کند تا به شیوه هیرودیس صحبت کند. آنتیپاس اغلب دوست داشت سخنان یوحنا را در مرقس فصل ششم بشنود، اما او او را رها نمی‌کند.

و او پولس را در بازداشت می‌گذارد تا وقتی او می‌رود، به یهودیان لطفی کند، به مقامات یهودیه لطفی کند چرا اینطور است؟ فلیکس به هر لطفی که می‌توانست دریافت کند، نیاز داشت. در آیه ۲۷، فلیکس جایگزین می‌شود.

او به اتهام فساد که توسط کاهنان اعظم علیه او مطرح شده بود، فراخوانده شده است. خب، این می‌تواند بسیار جدی باشد. سلف او به اتهام فساد فراخوانده شده بود و پیگرد قانونی بسیار موفقی علیه سلف خود با نتایج بسیار نگران‌کننده‌ای برای سلف خود داشت.

بنابراین، فلیکس به روم فراخوانده می‌شود. ما می‌دانیم که فلیکس فاسد بود. او نه تنها از پولس رشوه می‌خواست، بلکه به یک کاهن اعظم نیز رشوه داد تا کاهن اعظم دیگری را بکشد.

او پرونده پولس را معلق گذاشت تا حداقل بتواند از مقامات یهودیه اورشلیم لطفی دریافت کند. گاهی اوقات فرمانداران به جرم فساد محکوم می‌شدند، اما برادرش پالاس، اگرچه آزاد شده بود و دیگر با همان مقامات رابطه خوبی نداشت، اما همچنان قدرتمند بود و ظاهراً فلیکس را تهرئه کرد. بنابراین، فلیکس متهم نشد، اما مجبور شد از فرمانداری خود کناره‌گیری کند.

وقتی فلیکس فراخوانده شد، فرماندار جدیدی فرستاده شد و فرماندار جدید فستوس بود. فستوس یکی از عادل‌ترین فرمانداران بود. او یکی از معدود فرماندارانی است که یوسفوس واقعاً به زیبایی به تصویر می‌کشد.

فستوس آدم بی‌تکلف و بی‌تکلفی بود. این را می‌توانید از سرعت عمل او پس از رسیدن به مقام ریاست جمهوری متوجه شوید. او با آگریپا و برنیس رابطه‌ی خوبی داشت، اما متأسفانه حضورش در دفترش کوتاه بود.

به نظر می‌رسد که او شاید پس از چند سال در مقام خود درگذشته است. اما پالاس، فستوس را پیش آورد وقتی فستوس ابتدا به اورشلیم می‌رود تا سعی کند با این افرادی که سلف خود را فراخوانده‌اند رابطه خوبی برقرار کند، او فردی جدی و بی‌تکلف است.

آنها می‌خواهند پولس در اورشلیم محاکمه شود. خب، نه. معمولاً مردم در قیصریه محاکمه می‌شوند.

آنجا جایی است که فرماندار زندگی می‌کند و به آنجا می‌رود. به جای اینکه منتظر بمانند تا پولس به آنجا برده شود، خودشان به آنجا می‌روند. او از نقشه خبر ندارد.

او احتمالاً حتی از اشاره به توطئه در نامه لیسپاس هم بی‌خبر است، چون تازه به آنجا رسیده است. او هیچ‌کدام از این چیزها را نشنیده است. اما این در واقع به نفع پولس است، چون باعث می‌شود پرونده پولس به مرحله بالاتری برود.

بنابراین، پاول سریع‌تر از حالت عادی به جلسه رسیدگی می‌رسد. اما حالا پاول مزیت اتفاقی که قبلاً افتاده را از دست داده است، زیرا با اینکه سوابق دادگاه هنوز وجود دارد، می‌تواند به آنها اعتراض کند. پرونده در واقع از نو شروع شده است.

این [باب] با یک فرماندار جدید دوباره در حال بازگشایی است. بخش عمده‌ای از این فصل، که با آیه ۲۵ شروع می‌شود، و بخش عمده‌ای از آن که از آیه ۱۳ شروع می‌شود، درباره دیدار آگریا دوم و برنیکی از فستوس صحبت می‌کند. از منابع دیگر می‌دانیم که آگریا و برنیکی اغلب در اوایل دوران تصدی خود با مقامات دیدار می‌کردند.

ما همچنین می‌دانیم که فستوس و آگریا رابطه خوبی داشتند، احتمالاً برخلاف آگریا و برادر همسرش که ازدواج قبلی خواهرش را خراب کردند. فستوس و آگریا ازدواج خوبی داشتند. ببخشید، آنها با هم ازدواج نکرده بودند، اما فستوس و آگریا رابطه خوبی داشتند.

در واقع، آنها گاهی اوقات علیه کاهنان اورشلیم با هم متحد می‌شدند. اغلب، آنها صلح را برای روم حفظ می‌کردند. آگریا و برنیکی به این خاطر شناخته شده بودند.

آنها سعی کردند شورش را متوقف کنند. آنها تمام تلاش خود را کردند. و روم راضی بود که آنها واقعاً تمام تلاش خود را کردند، زیرا پس از شورش، آگریا و برنیس در منطقه او در قدرت باقی ماندند.

ظاهراً آنها هنوز در زمانی که یوسفوس آثار خود را در دهه ۹۰ قرن اول نوشت، زنده بودند. بنابراین، بدون شک آنها در زمانی که لوقا نیز آثار خود را نوشت، هنوز زنده بودند. من نمی‌خواهم چیزهای زیادی درباره حاکمانی که هنوز در آن زمان زنده هستند بگویم، اگرچه پدرشان، آگریای اول، خیلی خوب به نظر نمی‌رسد، اما در یوسفوس هم خیلی خوب به نظر نمی‌رسد.

برنیس، جالبه. او زندگی بسیار غم‌انگیزی داشت، در این برهه، زندگی بسیار غم‌انگیزی. او و خواهرش هر دو حداقل مورد تمسخر و استهزا قرار گرفتند و شاید بدتر از آن، وقتی پدرشان فوت کرد و نوعی شورش یا اعتراض در میان نیروهای کمکی سوری مستقر در قیصریه رخ داد.

خب، بعداً، او با یک پادشاه ازدواج می‌کند، اما ازدواجشان از هم می‌پاشد. و بنابراین، او حالا برگشته و با برادرش، آگریا، زندگی می‌کند. افرادی بودند که می‌گفتند آنها در واقع رابطه نامشروع داشته‌اند.

به نظر می‌رسد این فقط در منابع باستانی غیرقابل اعتماد مانند جوونال، که دوست داشت مردم را مسخره کند، آمده است. احتمالاً این دروغ است، اما او مورد تهمت قرار گرفته بود. بعداً، در طول محاصره اورشلیم، او و وسپاسیان، وسپاسیان ژنرال رومی آنجا بودند.

وسپاسیان در نهایت برای امپراتور شدن به روم بازمی‌گردد. تیتوس برای اتمام کار تصرف اورشلیم باقی می‌ماند. در نتیجه، برنیس و تیتوس با هم هستند و برنیس و تیتوس با هم رابطه عاشقانه دارند.

ماجرای به گونه‌ای بود که وقتی تیتوس بعدها، مدت‌ها پس از این، برای امپراتور شدن به رم بازگشت، همیشه به برنیس قول داده بود که اگر روزی امپراتور شود، او نیز ملکه خواهد شد. خب، چه خوب که این اتفاق نیفتاد، چون او پس از چند سال امپراتوری درگذشت. پدرش مدت زیادی عمر کرده بود.

اما وقتی برنیس به روم رفت و انتظار داشت که ملکه شود، یوسفوس به ما می‌گوید که هیچ‌کس او را به کاخ راه نداد زیرا مشاوران تیتوس گفته بودند که امپراتوری یک زن یهودی را به عنوان ملکه تحمل نخواهد کرد. بنابراین زندگی بسیار غم‌انگیزی بود. اما در هر صورت، آگریا و برنیس افراد بسیار محترمی بودند.

آگریا کسی بود که فستوس واقعاً می‌توانست برای داشتن دیدگاه درست به او تکیه کند. او به کاهنان اعظم اعتماد نداشت. آنها با سلف او خوب رفتار نکرده بودند.

او انواع و اقسام چیزها را در مورد آنها شنیده بود. او می‌دانست که آنها اهداف سیاسی خاصی دارند، اما به آگریا اعتماد داشت. آگریا درست مثل خودش تحصیلات هلنیستی داشت.

و آگریا درست مثل خودش، یک شهروند رومی بود، و در عین حال یهودی هم بود. بنابراین، او از آن نوع افراد یهودی بود که یک فرماندار رومی دوست داشت به حرف‌هایش گوش دهد. و بنابراین او به نصیحت این مرد نیاز دارد.

بنابراین، به او می‌گوید، کمی آن را سایه می‌زند. می‌گوید، خب، می‌دانید، خودش را خوب جلوه می‌دهد. اما بعد از اینکه این معما را مطرح می‌کند، چون نمی‌داند چه کار کند، آگریا داوطلب می‌شود.

او می‌گوید که من خودم دوست دارم حرف‌هایش را بشنوم. و فستوس می‌گوید، خب، پس فردا این کار را خواهی کرد. بنابراین، آنها قرار گذاشتند.

حالا، سوال اینجاست. شاهدان لوقا برای این صحنه چه کسانی هستند؟ شاید برخی از خدمتکاران خانه؟ شاید. اما این چیزی نبود که در پرونده دادگاه ذکر شده باشد.

و چطور قرار است بفهمید که واقعاً چه مکالمه‌ای رخ داده است؟ خب، اینجاست که ژانر تاریخ‌نگاری، باستانی اهمیت پیدا می‌کند، زیرا باید در نظر داشته باشیم که آنها اطلاعاتی را که داشتند به شما می‌دادند اما مسئول شرح و بسط آن به صورت صحنه نیز بودند. و گاهی اوقات باید تصور کنید، خب، با توجه به آنچه در مورد شواهد می‌دانیم، چه اتفاقی افتاده است؟ خب، ما می‌دانیم چه اتفاقی افتاده است؟ شما روز بعد متوجه می‌شوید زیرا فستوس هنگام معرفی پرونده این را می‌گوید. او می‌گوید، خب، آگریا، من در مورد این پرونده به توصیه شما نیاز دارم.

برخی از مردم اورشلیم گفتند که این مرد نباید زنده بماند، اما در این مورد چه باید بکنیم؟ و آنها قبلاً در فصل ۲۵ او را متهم کرده بودند. بنابراین، فصل ۲۶ جلسه دادرسی را در حضور فستوس، آگریا و برنیکی به ما می‌دهد تا مشخص شود چه نامه‌ای باید در پرونده به روم ارسال شود. و در اینجا پولس با فصاحت صحبت می‌کند، به همان اندازه که صحبت کردن به زبان آرامی او در فصل قبل فصیح بود، یونانی صحبت کردن او نیز فصیح است، اما نه فصل قبل، سخنرانی قبلی در فصل ۲۲، صحبت کردن در مقابل جمعیت و صحبت کردن در مورد حنانیا، مردی بسیار ماهر در قانون و تأکید بر ارتباطات او با اورشلیم و غیره.

اینجا او صحبت می‌کند و یک سخنرانی خوب یهودی، از نوع هلنیستی یهودی ایراد می‌کند تا نظر آگریا را جلب کند. او می‌داند که آگریا کسی است که باید با او صحبت کند. آگریا کسی است که باید او را متقاعد کند.

و، بنابراین، او از چگونگی شنیدن صدایی از آسمان در مورد لگد زدن پولس به میخ‌ها صحبت می‌کند. خوب ممکن است عیسی این را گفته باشد، یا ممکن است برداشت پولس باشد، اما هرچه که بوده، چون وقتی عیسی با او صحبت می‌کرد به زبان عبری بود، یا به زبان آرامی، به نوعی به زبان سامی بود، همانطور که کتاب اعمال رسولان به ما می‌گوید. اما او در اینجا به عیسی به شیوه‌ای استناد می‌کند که منعکس کننده زبان اورپیید است، چیزی که آنها می‌توانند درک کنند.

و او تمام این روایت را ارائه می‌دهد، او تجربه خودش را از آنچه عیسی به او گفته است به اشتراک می‌گذارد و دیگر سعی نمی‌کند از خودش به روشی که در فصل ۲۴ برای زندگی‌اش بود دفاع کند، بلکه بیشتر سعی می‌کند انجیل را موعظه کند. چرا؟ عیسی چه گفته بود؟ عیسی در لوقا فصل ۲۱ گفت، شما را به خاطر من نزد پادشاهان و والیان خواهند برد. لوقا فصل ۱۲، لوقا فصل ۲۱، روح در آن ساعت آنچه را که باید بگویید به شما خواهد داد، وگرنه آنها نمی‌توانند حکمت شما را رد کنند.

و همچنین، وقتی پولس فراخوانده شد، اعمال رسولان ۹:۱۵ و غیره، شما به خاطر نام من، انجیل را به غیریهودیان و پادشاهان خواهید رساند. خوب، حالا فرصت اوست. این آگریاس دوم است، او مانند پدرش پادشاه یهودیه نیست، اما در حال حاضر پادشاه قلمرو کوچکتری است.

و پولس فرصتی برای صحبت در مقابل این پادشاه دارد. در مقطعی، فستوس حرفش را قطع می‌کند زیرا پولس در مورد رستاخیز و ظهور عیسی بر او صحبت می‌کند. و فستوس در فصل قبل گفته است که کل بحث در مورد پولس بود که گفته بود یک مرد مرده، یعنی عیسی، زنده شده است.

خب، حالا در فصل ۲۶، فستوس حرف او را قطع می‌کند، کاری که قضات اجازه داشتند انجام دهند و اغلب انجام می‌دادند، و می‌گوید، پولس، دانش زیاد تو تو را دیوانه کرده است. خوب، این نوعی تعریف و تمجید بود. او تشخیص می‌دهد که پولس بسیار دانشمند است.

این برای او جذاب خواهد بود. در واقع در موارد خاصی از جنون به عنوان یک دفاع قانونی استفاده می‌شود اما احتمالاً او از آن به عنوان یک دفاع قانونی استفاده نمی‌کند. گاهی اوقات مردم در مورد سخنرانی که با شور و اشتیاق فراوان صحبت می‌کنند، می‌گویند که دیوانه‌وار صحبت می‌کنند.

و بعضی‌ها فکر می‌کنند این نشان دهنده شور و اشتیاق پولس است. اما فیلسوفان تمایل داشتند مردم را اینطور تصور کنند، خوب، مردم اغلب فکر می‌کردند که فیلسوفان دیوانه عمل می‌کنند زیرا طبق ارزش‌های بقیه جهان زندگی نمی‌کنند، به خصوص افرادی مثل بدبینان. و فیلسوفان اغلب فکر می‌کردند بقیه جهان توده مردم، دیوانه هستند.

آنها نمی‌دانستند که درباره چه چیزی صحبت می‌کنند یا چیزی شبیه به این. بنابراین، این با نحوه صحبت پرشور پولس نیز مطابقت دارد، زبانی مشابه برای الهام گرفتن در اعمال رسولان فصل ۲. اما به یاد داشته باشید که در اعمال رسولان فصل ۲، جمعیت گفتند، این افراد از شراب تازه سیر شده‌اند. آنها مست هستند.

اول قرن‌تینان فصل ۱۴ همچنین می‌گوید، اگر همه شما به زبان‌ها صحبت می‌کنید، چرا مردم فکر نمی‌کنند که دیوانه هستید؟ پیامبران در عهد عتیق گاهی دیوانه نامیده می‌شدند. در دوم پادشاهان فصل ۹، وقتی پیامبر

نزد ییهو می آید، او را به کناری می برد و به عنوان پادشاه بعدی اسرائیل مسح می کند، او به میان دیگر افسران نظامی برمی گردد و آنها می پرسند، این مرد دیوانه چه می خواست؟ و او می گوید، شما موضوع را می دانید. و سپس او به آنها می گوید و آنها بلافاصله او را به عنوان پادشاه ستایش می کنند.

اما پیامبران اغلب با جنون مرتبط بودند. پولس به این شیوهی نبوی صحبت می کند. او به شیوهی صحبت می کند که فستوس نمی توانست با آن ارتباط برقرار کند.

درست مثل دیدگاه پیلاتس نسبت به عیسی بود. خب، مخصوصاً در فصل ۱۸ یوحنا، جایی که عیسی از پادشاه بودن صحبت می کند، اما پادشاهی او از این دنیا نیست. این پادشاهی بر اساس حقیقت است.

خب، این برای پیلاتس مثل یک فیلسوف بدبین، یک حکیم بی ضرر و غیرسیاسی به نظر می رسید. پادشاهی نه تهدیدی برای روم. بنابراین، از نظر بی گناهی پولس، لزوماً چیز کاملاً بدی نیست، اما او مطمئناً به آنچه پولس در مورد عیسی می گفت اعتقاد ندارد.

و سپس پولس مستقیماً به آگریپاس متوسل می شود. پادشاه آگریپاس، شما حقیقت آنچه را که من در مورد آن صحبت می کنم می دانید. منظورم این است که شما می دانید که این موضوع در گوشه ای پنهان نبوده است، که در آن زمان یک اصطلاح یا استعاره برای چیزی بود که به طور گسترده شناخته شده بود. جنبش های فلسفی که در ملاء عام بودند و غیره.

او می گوید این موضوع در خلوت انجام نشده است. پادشاه می داند من چه می گویم. و سپس از پادشاه درخواست می کند و می گوید، ای پادشاه آگریپاس، آیا به انبیاء ایمان داری؟ خب، او از روی شریعت و انبیاء صحبت کرده است.

او این را بر اساس پیامبران بنا کرده است. بنابراین، شاه آگریا را در گوشه ای قرار می دهد. اگر او بگوید، بله، من به پیامبران ایمان دارم، یا بله، من به آنچه شما در مورد پیامبران می گوید ایمان دارم.

و ظاهراً او پاسخ می دهد که بحث هایی در مورد معنای آن وجود دارد، اما ظاهراً او پاسخ می دهد که در چنین مدت کوتاهی، شما سعی دارید من را مسیحی کنید. شما سعی دارید من را ترغیب کنید که بگویم بله، من با پیامبران موافقم. پس من با شما موافقم.

عیسی همان کسی است که شما می گوید. و پولس پاسخ می دهد، چه در کوتاه مدت و چه در درازمدت بله، من می خواهم شما را به دین مسیح تغییر دهم. ای کاش همه اینجا چیزی را که من دارم، داشتند، به جز این زنجیرها.

پایان خوبی با چاشنی ترحم. آنها در آن لحظه جلسه دادگاه را لغو می کنند و دور هم جمع می شوند. و دوباره یک صحنه خصوصی داریم که در آن دور هم جمع می شوند و تصمیم می گیرند که این مرد کاری که مستحق مرگ باشد انجام نداده است.

در واقع، اگر به قیصر متوسل نمی شد، می توانست آزاد شود. در فصل ۲۵، او به قیصر متوسل شد تا مجبور نباشد پرونده را در روم مطرح کند، زیرا فستوس می خواست آن را در روم مطرح کند تا لطفی کرده باشد. منظورم این است که آمدن به آنجا برای جلب رضایت سیاسی افرادی که درخواست برگزاری این جلسه در روم را داشتند، خوب بود.

اما پولس به عنوان یک شهروند از قیصر درخواست کمک کرد. خب، این کار بسیار غیرمعمول بود. به همین دلیل است که فستوس با شورای خود و مشاورانش در مورد آنچه باید انجام شود مشورت می‌کند.

چون معمولاً فقط بعد از محکومیت می‌توانستید درخواست تجدیدنظر بدهید. پولس قبل از محکومیت درخواست تجدیدنظر می‌دهد، اگرچه اگر مجبور باشد برای محاکمه به اورشلیم برود، جانش قبل از محکومیت بیشتر در خطر است. بنابراین کاری که پولس در عوض انجام می‌دهد این است که به قیصر درخواست تجدیدنظر می‌دهد.

خب، مشاوران فستوس موافقند که این برای ما خیلی خوبه، چون آگه از قیصر شکایت بشه، ما اونو پیش قیصر می‌فرستیم. این کار از دست ما خارج می‌کنه. ما با نخبگان اورشلیم مشکلی نداریم.

این بالای سر ماست. این در دست امپراتور است. منظورم این است که اگر ما درخواست تجدید نظر از امپراتور را نادیده بگیریم، به امپراتور بی‌احترامی کرده‌ایم.

بنابراین، بهتر است این کار را نکنیم. بنابراین، این موضوع از نظر سیاسی برای او خیلی راحت حل شد. بنابراین، آنها تصمیم گرفتند که او باید نزد امپراتور برود.

خب، این صحنه خصوصی از کجا معلوم است؟ این صحنه خصوصی احتمالاً با این واقعیت بازسازی شده است که خب، دلیل اینکه قرار بود آگریا این جلسه دادرسی را داشته باشد این بود که آگریا بتواند به فستوس در تدوین اتهام کمک کند. شما نمی‌توانید چیزی را بدون حداقل یک اتهام و توضیحی در مورد موضوع پرونده به دربار قیصر ارسال کنید. و با توصیه آگریا، این نامه می‌تواند ارسال شود.

باز هم، این یک سند قانونی است. پولس و لوقا می‌دانستند که این سند قانونی حاوی چه چیزهایی است. و حتی اگر نمی‌دانستند، احتمالاً می‌توانستند از طریق دستورالعمل‌های شفاهی که به یولیوس یوزباشی که همراهشان است داده شده بود، به دلیل برخورد بسیار خوبی که در طول مسیر با پولس شد، متوجه این موضوع شوند.

اگرچه اوضاع بعد از اینکه فرمانده واقعاً متوجه شود که این مرد خداست و واقعاً یک یاور ماوراءالطبیعه در کنارش دارد، بهتر خواهد شد. و اینکه در آخرین و کوتاه‌ترین جلساتمان در مورد اعمال رسولان، اطلاعات بیشتری در این مورد کسب خواهیم کرد.

این دکتر کریگ کینر است که در حال تدریس در مورد کتاب اعمال رسولان است. این جلسه ۲۲، اعمال رسولان، فصل‌های ۲۳ تا ۲۶ است.